



بررسی شک در نظام فکری دکارت

زهرا پاک سیرت^۱، امین کارگر^۲

۱. دانشجویی دکتری فلسفه دانشگاه تهران

۲. دانشجویی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی فسا

چکیده

شک، تنها بستری را برای رسیدن اندیشمند دکارتی به مبنایی یقینی فراهم می‌آورد تا او بتواند عمارت جدید معرفتی مدنظر خویش را بر این مبنا پی بيفکند. در واقع، دکارت از شک بهره می‌گیرد تا به یاری آن بتواند راه را برای کاربست روش تحلیل در حوزه مابعدالطبیعه هموار سازد. دکارت به‌رغم اینکه در روزگار خود و حتی بعدها متهم به شکاکیت بود اصلاً شکاک نبود؛ بلکه او شک را همچون وسیله‌ای برای غایتی به کار می‌برد. او هر کجا از فلسفه و مابعدالطبیعه حقیقی سخن می‌گوید مخاطب را به پاک‌سازی ذهن از هر چه که می‌شود کمترین تردیدی در آن کرد، فرامی‌خواند. آنچه باید به آن توجه داشته باشیم این است که شک و شکاکیت تنها تا مرحله‌ای کار آیی دارد که ما به کمک آن به مبنای مستحکمی برسیم و از آن به بعد به یاری روش تحلیل است که باید شروع به ساختن یک بنای معرفتی استوار کرد. این مقاله در پی آن است تا با و موضوع تحقیق قرار دادن شک در فلسفه دکارت و با نگاهی تحلیلی و فلسفی به آرا و آثار وی، ابعاد مختلف و شبکه‌ای را که دکارت در فلسفه خود بر محور نظریه شک تنیده است، مطرح می‌سازد. از این رو، به مؤلفه‌های متعدد در نظریه شک از قبیل تعریف، وجود، مراتب، اقسام... می‌پردازد نشان دهیم برخلاف آنچه رایج است شک، نه روش دکارت؛ بلکه راهکاری است که او آن را برای اعمال روش خود که همانا روش تحلیل است، در کار می‌آورد...

واژگان کلیدی: دکارت، مؤلفه‌های شک دکارتی، روش، شک



مقدمه

در آثاری که در مورد دکارت به نگارش درآمده و در تحقیقاتی که در خصوص فلسفه وی تدوین شده، اغلب موضوع شک دکارتی عنوان یکی از فصل‌ها و بخش‌های این آثار و تحقیقات را به خود اختصاص داده است. با مروری بر این مکتوبات درمی‌یابیم که در اکثر موارد در خصوص موضوع مذکور به بیان عنصر یا مؤلفه‌هایی معدود - و درعین حال اساسی - بسنده شده است. از طرف دیگر، به نظر می‌رسد که تمرکز در آثار دکارت ظرفیت‌های جدید و متعددی را در مسئله شک آشکار می‌سازد و توان ارائه ابعاد و اضلاع ظریف و متنوعی را دارد.

بر اساس نکات فوق در ادامه، نخست مروری خواهیم داشت بر برخی از آثار که به شک دکارت پرداخته و مؤلفه‌هایی را مطرح ساخته‌اند و آنگاه در گام دوم به طرح عناصر متعددی که در فلسفه دکارت بر محور شک شکل گرفته است، می‌پردازیم.

نگاهی به مؤلفه‌های نظریه شک دکارت در برخی از آثار

محققان فلسفه دکارت در آثار خود - با توجه به آثار وی یا استنباطات خویش - به عناصر و نکات خاصی در موضوع شک دکارتی پرداخته‌اند که در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. وسیله بودن شک برای وصول به‌غایت (Cottingham, 2005).
۲. ماهیت نقدی شک، حدود شک، پیش‌فرض‌های یقینی شک، توجیه فلسفی شک، روشی بودن شک (صانعی، ۱۳۷۶).
۳. روشی بودن شک، عمومیت شک، نظری بودن شک، دامنه شک، واقعی یا تصنعی بودن شک (کاپلستون، ۱۳۸۰).
۴. گستره شک، شک معطوف به یقین، دلایل شک، روشی بودن شک، تفاوت شک روشی و شکاکیت (بریه، ۱۳۸۵).
۵. روشی بودن شک، هدف‌داری شک، گستره شک، دلایل شک (تامسون، ۱۳۸۵).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در بیان شک دکارتی عموماً به طرح برخی عناصر بسنده می‌شود، اما شک دکارتی مشتمل بر شک‌های از عناصر مهم، مؤثر و مرتبط است که لازم است به آن‌ها توجه گردد به همین دلیل است که جا دارد و موجه می‌نماید تا شک دکارتی از حالت یک موضوع یا اصل یا ... درآمده و به مقام یک «نظریه» ارتقا یابد. در اینجا در ادامه به مؤلفه‌های متعدد نظریه شک دکارتی اشاره می‌شود.

تاریخچه شکاکیت

شکاکیت در مقام دیدگاهی فلسفی ریشه در اندیشه فلسفی یونان باستان دارد. دیدگاه‌های گوناگون شکاکانه در دوره یونانی مبنی به دو صورت «شکاکیت آکادمی»^۱ و «شکاکیت پورونی»^۲ احیا شدند؛ ادعای اصلی مکتب نخست این بود که «هیچ

1. Academic skepticism.

2. Pyrrhonian skepticism.



شناختی ممکن نیست» و ادعای اصلی مکتب دوم این بود که «شواهد و ادله کافی برای قبول به امکان معرفت در دست نیست و در نتیجه، باید درباره هم مسائل معرفتی دست به تعلیق حکم بزنیم». مکتب نخست به این دلیل شکاکیت آکادمی نامیده می‌شد که در سد سوم پیش از میلاد در آکادمی افلاطونی و بر اساس دیدگاه سقراطی «همه آنچه میدانم این است که هیچ نمی‌دانم» نضج گرفت. اصلی‌ترین هدف براهین شکاکان این مکتب - که از رهگذر آثار «سیسرو»، دیوگنس لائرتیوس و «آگوستین» به ما رسیده - نشان دادن این مطلب بود که هیچ کس نمی‌تواند مدعی معرفتی یقینی درباره ماهیت اشیاء باشد؛ چرا که در هر گزاره‌ای که ابراز می‌داریم همواره عنصری از احتمال و عدم یقین نهفته است.

دکارت در زمانه‌ای ظهور می‌کند که از سویی، شکاکیت فراگیری دامن‌گیر فلسفه و مابعدالطبیعه است و از دیگر سو، پیشرفت‌های چشمگیری در حوزه علوم طبیعی، به‌ویژه نجوم در حال شکل‌گیری است. از این روست که مهم‌ترین دغدغه خاطر فیلسوفان سده هفده، روش رسیدن به یقین و شناخت یقینی است؛ نظر غالب فلسفه جدید در این دوره بر این بود که نخست باید «فاهمه» را شناخت و سپس روش درستی را برای استفاده هرچه بهینه از امکانات معرفتی و پرهیز از خطا پیدا کرد. بنابراین، پرداختن به روش، مخصوص دکارت نبوده؛ بلکه این امر از ویژگی‌های این عصر بوده است که بیشتر متفکران این دوران به روش بهای زیادی می‌دادند و بر آن تاکید زیادی می‌کردند و در اصلاح روش رایج که همان روش قدما بود می‌کوشیدند. گفتنی است که از اوایل سده شانزده (۱۵۲۰) تا اوایل سده هفده (۱۷۲۰)، نزدیک به ۴۰ کتاب منتشر شده است که در عنوان آن‌ها واژه لاتینی^۱ به معنای روش آمده است (Gilbert, 1963).

و این خود نشان دهند فضای شکاکانه‌ای است که بر این دوران حکم فرما بوده است، چون زمانی سخن گفتن از راه و روش باب می‌شود که درباره روش‌های گذشته، شک و تردیدهایی مطرح شده باشد و نوعی سردرگمی و راه‌گم‌کردگی شایع شده باشد. اندیشمندان سده هفده بر این باور بودند که علت پیشرفت نکردن قدما و بی‌حاصلی زحمات آن‌ها بی‌بهرگی آنان از یک روش درست بوده است، زیرا استدلال قیاسی که تنها استدلال معتبر نزد آن‌ها در اثبات چیزی بود، تنها به امور از پیش معلوم استناد می‌جوید به گونه‌ای که در نهایت از رهگذر قیاس صوری، نه مجهولی معلوم می‌شود و نه مطلب جدیدی به دست می‌آید. بنابراین متفکران این دوره به انتقاد از قیاس و رد آن پرداختند و هر کدام به سهم خود رساله‌هایی را برای نشان دادن بی‌حاصلی آن نوشتند و برای کشف حقایق یقینی روش‌های تحقیقی جدیدی را پیشنهاد کردند. بدین ترتیب روی آوردن به روش جدید در امر شناخت سرآغاز کار فیلسوفان جدید قرار گرفت (جهانگیری، ۱۳۷۰). دکارت بر این باور بود که هیچ چیز را نمی‌تواند دانش اصیل و معرفت حقیقی نامید، مگر اینکه از هر گونه پیش فرض و پیش داوری به دور باشد. کشف اصول اولیه مطمئن به وسیله فن خاصی صورت می‌گیرد که به «روش شک» معروف شده است (Cottingham, 2005).

1. methodus.



عصر شکایت و راه حل دکارت

اندیشه بی اعتبار بودن فلسفه، موجب بی اعتبار شمردن افکار علمی، اخلاقی، سیاسی و ... است و این همان شکاکیت عمومی است که در قرن پانزدهم و شانزدهم رواج داشت و شاهد آن کتب و رسالاتی است که حاکی از شک و با عناوینی مخصوص از قبیل: «جهل آموختنی» در مورد فلسفه، «معلومی وجود ندارد» نوشته سانچز¹ (منتشر شده در سال ۱۵۸۱) و «مقالات» معروف مونتنی (منتشر شده در سال ۱۵۸۰). به عنوان نمونه به این گفته مونتنی توجه کنیم: «حکمت عبارت است از ورزش دشوار و توان فرسای ذهن که نتیجه آن، تنها تحصیل یک عادت اکتسابی است برای «حکم نکردن»... یک ذهن طبیعی سالم هرگز به آراء خویش اطمینان کامل ندارد و به همین جهت شک بارزترین نشانه حکمت است. باری بحث بر سر این نیست که من میدانم» یا حتی «نمی دانم»، بلکه حرف در این است که اصولاً چه میدانم؟ «و این همان شک است». با توجه به آنچه اشاره شد، می توان دریافت که عصر دکارت عصر شکاکیت بوده است و پیداست که شک نه تنها اعتقادات دینی را متزلزل می کند، بلکه آسایش و آرامش زندگی را هم مختل می سازد و حتی علوم تجربی را هم از اعتبار می اندازد، زیرا هر علم تجربی مبنای فلسفی دارد و تزلزل مبنا موجب فروریختن بنا می شود. (دکارت، ۱۳۷۶) اما موضع شک همیشه بهترین موضع نیست. پس از مدتی غیر قابل تحمل می شود. انسان نمی تواند برای همیشه و از سر نو میدی «یقین» و به قول دکارت «داوری مطمئن» را کنار بگذارد؛ زیرا برای زندگی کردن برای یافتن خود و جای خود در زندگی، به یقینات و داوری های مطمئن نیاز دارد. از این رو پس از قرن شانزدهم، حرکتی واکنشی پدید آمد. پی یرشارون²، بیکن و دکارت به امر ایمان، تجربه و عقل پرداختند، عقاید غیر مستدل ولی ایمانی شارون موفقیت اندکی یافت. (کویره، ۱۳۷۰) درمانی که بین توصیه می کرد تجربه بود. وی در کتاب ارغنون نو» جز این هدف دیگری را دنبال نمی کند. به نظر او باید در برابر غیر یقینی بودن احکام عقل که به خود رها شده است، یقین حاصل از تجربه نظم یافته را قرارداد. راه حل پیشنهادی بیکن تنها با موفقیت ادبی همراه بود؛ زیرا آن علم جدید، آن علم فعال و تجربی و علمی را که او در کتاب های خود پدید آوردنش را بشارت می داد، پدید نیآورد... هیچ کس هم پس از او آن را به وجود نیآورد. به این دلیل ساده که امری غیر ممکن بود. بر همه روشن است که تجربه گرایی صرف، ما را به هیچ جا نمی رساند. حتی به خود تجربه زیرا پیش از دست زدن به هر تجربه باید نظریه ای درباره آن وجود داشته باشد. تجربه همانند پرسشی است از طبیعت، پس باید پیش از آن، زبانی وجود داشته باشد تا ما با بکار بردن آن بتوانیم چنین پرسشی را طرح کنیم؛ اما اصلاح بیکن چنانکه دکارت می گوید، به سبب عدم درک همین موضوع و دنبال کردن نظم اشیاء بجای نظم عقل» شکستی بیش نبود.

1 Sanchez.

2 Pierre charron.



در حالی که انقلاب دکارت به سبب درک این موضوع راه معکوس را پیمود. بجای آنکه دست و پای عقل را ببندد آن را آزاد گذارد و به همین سبب توفیق یافت.

دکارت راه موننتی - یعنی مبارزه علیه «خرافات»، «عقاید بی پایه و غیر مستدل»، پیش داوری های عقل گرایی دروغین اسکو لاستیک - را ادامه می دهد و از آنجائی که قصد نداشت در شک متوقف شود با شکاکی موننتی مبارزه می کند و آن را نیز تا رسیدن به انجام ادامه می دهد (کویره، ۱۳۷۰). او برای برانداختن این شکاکیت و رهانیدن اعتقادات و علوم از چنگال شک به تأسیس فلسفه جدیدی پرداخت. این فلسفه به تناسب آن شکایت می بایست از شک آغاز شود و فیلسوف خود را شکاک بداند و با پای شک. هر چند دستوری و فرضی - طی طریق کند و دکارت همین کار را کرد و به ترتیبی که در رساله «تأملات» و رساله «گفتار در روش» آمده است، از شک آغاز می کند و به یقین می رسد (دکارت، ۱۳۷۶).

مفهوم عام شک

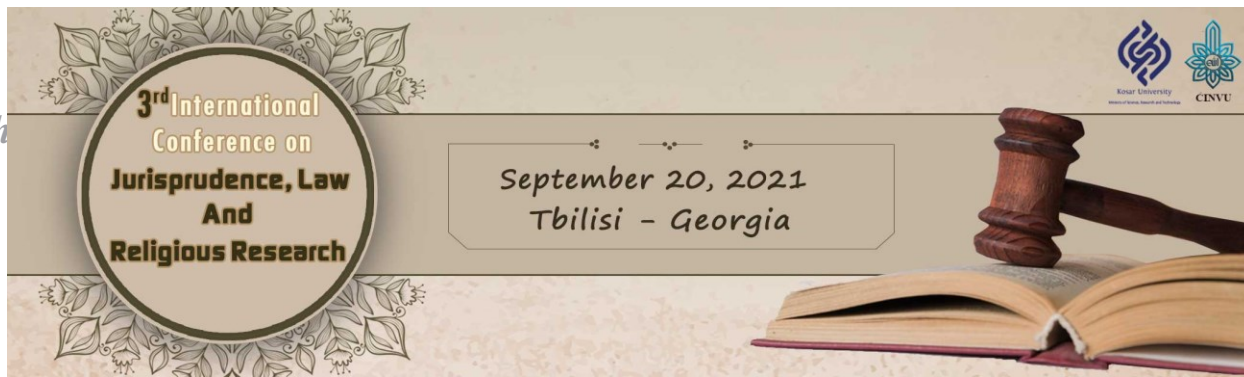
از آنجا که تأمل نخستین دکارت در کتاب تأملات اش بدون توضیح و تعریف مفهوم کلی شک آغاز می شود می توان به این نتیجه رسید که فرض دکارت بر این است که آن تصویری آشکار است. به بیان دقیق تر مفهوم شک از نظر دکارت از آنجا که تصویری ساده و بسیط (غیر مرکب) است، مفهومی روشن و متمایز است. هر شخصی تصویری روشن و متمایز از شک به معنای «تردید آمیز و غیر قطعی» و غیر یقینی بودن دارد (دکارت، ۱۳۷۱).

وجود شک

واقعیت شک به عنوان حقیقتی در ارتباط با اندیشنده دارای بدها است: این موضوع که منم که شک می کنم... به خودی خود آن قدر بدیهی است که ... هیچ دلیلی برای تبیین بیشتر آن وجود ندارد (همان). افزون بر این، وجود شک به عنوان یک اندیشه (در مقام وجود ذهنی) نیز امری آشکار است، چراکه اندیشه ها و تصورات دارای حیثیت وجود ذهنی نیز هستند: هر تصور واضح و متمایزی بدون شک چیزی است و بنابراین محال است از عدم نشأت گرفته باشد، لازم است مفاهیم... را از آن حیث که در ذهن من است بررسی کنم (همان). نیز می توان این تعبیر را داشت که شک به عنوان اندیشه ای در حال شک کردن و به عنوان رخدادی در حال وقوع (شک ورزی) وجود دارد: اندیشه ای که در حال شک کردن است به رغم هم شبهات عجیب و غریب، به راستی وجود دارد (دکارت، ۱۳۷۱).

توصیف مفهوم خاص شک

شک خاص عبارت از تردید معرفتی (زیر سؤال بردن یقین معرفتی در) مورد شناخت های نظری، برای از نو ساختن و بر پا کردن مجدد بنای نظری و هرم معرفتی به صورت یقینی، استوار و پایدار: باید یک بار برای همیشه ... خود را از قید تمام آرایبی که پیش از آن پذیرفته بودم و ارهانم و اگر می خواستم بنای استوار و پایداری در علوم تأسیس کنم لازم بود کار ساختن را از نو، از پایه آغاز کنم (دکارت، ۱۳۷۱).



اقسام شك

دو قسم شك در نزد دكارت قابل ردیابی است:

۱. شك مطلق: این نوع شك دارای دو وصف اساسی است نخست آنکه دامنه آن شامل امور نظری و عملی است و دوم اینکه این شك گذرگاه نیست بلکه قرارگاه است و اصل در آن بر ماندن است نه گذر کردن: منظور من از شك استفاده عام از آن نیست. شك را تنها در نظاره حقیقت باید به کار گرفت (دكارت، ۱۳۷۱).

در این باب [شك] بر روش شكاکان نمی رفتم که تشکیک آنها محض شك داشتن است و تعمد دارند که در حال تردید بمانند (دكارت، ۱۳۷۶).

۲. شك روشی یا دستوری: شکی که در حوزه امور نظری بوده و در آن اصل بر گذر از شك به یقین بر اساس روش خاصی است (همانجا).

توجیه کلی و متعارف شك

آیا شك دكارتی موجه بوده و دارای دلیل است؟ به طور کلی، مبنای توجیه شك همانا تکیه بر اصل حصول یقین است. برای وصول به یقین، شك ورزی و تردید در معرفت ضروری است. ماهیت حقیقت یقینی چنان است که بدون شك قابل دسترسی نیست. دلایل و توجیه کلی و متعارف این ضرورت از نظر دكارت چنین است:

۱. برخی از معارف فی نفسه احتمالی هستند و از یقین به دورند و برای دستیابی به حقایق یقینی باید آنها را از دسته اخیر تمیز داد. شرط تمیز امور غیر یقینی و یقینی شك است؛

۲. ساده‌انگاری غیرواقعی آدمیان در مورد دسترسی سهل‌الوصول به یقین مستلزم آن است که برای جلوگیری از این ساده‌انگاری، جهت وصول به حقایق از شك استفاده کنند: ضعف عمومی طبیعت انسان‌ها، آنها را بر آن داشته است که فرض کنند درك حقیقت امری است بسیار ساده و در دسترس همگان، بنابراین موجب شده است که آنها فراموش کنند که درباره چنین حقایق یقینی بیندیشند (دكارت، ۱۳۷۶).

۳. عادت به باورها و تفسیرهای مجعول و تحقیق ناشده و ناآزموده در مورد واقعیات و گستره چشمگیر چنین تفسیرها و باورها (همان).

۴. رشد تدریجی عقل آدمی از عدم بلوغ به بلوغ معرفتی و وجود نارسایی‌های معرفتی و روانی حاصل از این فرایند، اقتضا می‌کند که به شك دست یازیم: نظر به اینکه همه ما زمانی کودک بوده‌ایم و درحالی که هنوز اختیار کاربرد عقل ما درد ست ما نبوده، درباره اشیا یی که حواس ما درمی‌یافته‌اند، قضاوت‌هایی گاه خوب و گاه بد داشته‌ایم. پس بسیاری از قضاوت‌های شتاب‌زده در ما هست که مانع رسیدن ما به شناخت حقیقت می‌شوند و چنان پیش‌داوری شدیدی در ما ایجاد



می‌کنند که گویی هیچ راهی برای نجات یافتن از آن وجود ندارد، مگر اینکه، برای یک‌بار در زندگی درباره هر چیزی که کمترین اثری از بی‌یقینی در آن بتوان یافت، شک کنیم (دکارت، ۱۳۷۶).

توجیه خاص و فلسفی شک دکارت

در توجیه شک به تحلیل و توجیه عمیق‌تر یا فلسفی نیز روی آورده است. در واقع با این کار دکارت به مسئله شک عمق بسیار می‌دهد و آن را جدی‌تر و مؤثرتر مطرح می‌سازد. وی از طریق تمرکز بر چند محور و موضوع، شک را امری موجه قلمداد می‌کند. موضوعاتی که از طرف وی برای توجیه فلسفی شک مبنا قرار گرفته‌اند، از این قبیل اند:

۱. حواس: «حواس گاهی در مورد اشیای بسیار ریز و بسیار دور ما را فریب می‌دهد»؛
۲. خواب: «وقتی دقیق می‌اندیشم، به یاد می‌آورم که در خواب، فراوان با این قبیل اوهام فریب خورده‌ام»؛
۳. شیطان فریبکار: «فریبکار بسیار توانا یا بسیار تردستی است که همواره تمام توان خود را در راه فریفتن من به کار می‌برد» (دکارت، ۱۳۷۱).

شک روشی یا دستوری

شک دستوری نه چون شک شکاکان یونانی، بلکه همچون پیشنهادی برای تغییر روش و حتی تغییر نحوه تلقی از هر چیز. در شک دستوری همه چیز موقتاً کنار گذاشته می‌شود، به همان‌گونه که دکارت روزی، به کشیش ثوردن گفته است: اگر می‌خواهید که سبب‌های سالم موجود در سبیدی را از سبب‌های فاسد شدن جدا کنید و نگذارید که آن‌ها فاسد شوند چاره‌ای جز این ندارید که همه سبب را خالی کنید و از نو یکایک سبب‌های سالم را در سبب بگذارید و سبب‌های فاسد را روی کودها بریزید» (کویره، ۱۳۷۰). شک دستوری، تخلیه ذهن است از هر آنچه نشانی از گذشته دارد. تفاوتی نمی‌کند با این شک همه چیز مورد واریسی مجدد قرار می‌گیرد، محسوسات و هر آنچه به نحوی به عنوان معرفت حتی معرفی شده است، علاوه بر آن جهان، انسان و خدا نیز متعلق شک وی قرار می‌گیرد، آنگاه یک‌به‌یک به آزمایش و واریسی می‌پردازد تا امور یقینی را از امور مشکوک جدا سازد. یکی دیگر از ویژگی‌های شک دستوری دکارت آن است که از قلمرو نظری نمی‌خواهد خارج شود و دامنه آن به زندگی و عمل کشیده شود. اصل سوم «اصول فلسفه» دکارت اشاره به همین معناست: «باید توجه داشت که منظور من از شک، استفاده عام از آن (در همه زمینه‌های زندگی نیست، شک را تنها در اشتغال به تفکر و) و نظاره حقیقت باید بکار گرفت؛ زیرا روشن است که ما در امور زندگی ملزم به پیروی از عقایدی هستیم که فقط به ظاهر حقیقی‌اند، چون اگر غیر از این باشد، فرصت‌های اقدام، اغلب پیش از آنکه ما بتوانیم خود را از قیدهای تردیدهای خویش برهانیم از دست می‌رود» (دکارت، ۱۳۷۱). در دست دکارت، «شک مبدل شده به روش» و متکی بر یقین «حقیقت باز یافته» همانند سنگ محک، ابزاری توانا برای نقادی، وسیله‌ای برای تمیز حق از باطل می‌شود. بدین ترتیب دکارت از هزار خم و دالان اشتباه و شک رهایی یافت و آنجا که مونتینی نتوانسته بود چیزی جز خلأ و محدودیت بیابد، او روشنی و آزادی ذهن دوباره پیدا کرد و یقینی بودن وجود خدا را باز یافت.



به طوری که می توان گفت که کار حقیقی کتاب «گفتار در روش» دکارت همین است: دوباره خود را بازیافتن و در ورای شک - که ویرانگر «عقیده عقلایی» است - نشان دادن راه دست یافتن به روشنایی و یقین شناخت فکری. کتاب «گفتار در روش» پاسخی است بر رسالات مونتینی. دکارت تاریخ تحول معنوی خود را در تقابل با تاریخ تحول معنوی مونتینی می نهد؛ و در برابر تاریخ یک شکست، تاریخ یک پیروزی را می نهد (کویره، ۱۳۷۰). شک دکارت با شک مونتینی فرق اساسی دارد: شک دکارت «وضع خاص» آدمی نیست که گرفتار بی یقینی است. شک او... از سر آزادی و اراده انجام می گیرد؛ و این فعالیت و عمل را تا پایان ادامه می دهد. شکاف میان شک انفعالی و شیک ففال عمیق است و در واقع و اصولاً پیروزی از ابتدا روشن است، زیرا بر شکاک بر مونتینی شک چیره می شود... اما دکارت شک را بکار می برد و به این ترتیب که شک را با اختیار و آزادانه بکار می برد، بر آن چیره می شود (معصومی همدانی، ۱۳۷۲).

روشی که عموماً تحت عنوان روش شک شهرت یافته، با تصمیمی آغاز می شود که هر چیزی را که برای ذهن جستجوگر قطعی به نظر نمی رسد، به عنوان امری کاملاً اشتباه در نظر گرفته شود؛ و هر چه را که علیرغم شدیدترین تلاش ها جهت رد آن، سزاوار موافقت است، امری کاملاً مسلم تلقی شود. دکارت این تصمیم را در رساله «تأملات» با کمک برخی فرضیات شک گرایانه نامأنوس عملی می سازد. دکارت در تصور خویش، خود را در چنگال شیطانی می دید که قادر به کنترل افکارش بوده و هر چیز کذبی را در باور او جای می داد. برای اینکه این شیطان در تصمیم خود مؤثر باشد، باید بتواند انکاری را به دکارت القاء کند و اینکه شیطان مبادرت به چنین کاری می کند باید غیرقابل تردید باشد. پس این واقعیت که دکارت دارای افکاری بود، چیزی بود که شیطان نمی توانست او را در آن مورد فریب دهد؛ و اگر واقعیت افکارش تردیدناپذیر بود پس واقعیت موضوعاتی برای تفکر مانند «من می اندیشه ها» نیز همین طور بودند. پس اولین یقین مابعدالطبیعه دکارت این است که «من فکر می کند پس وجود دارم». این واقعیت حتی در صورت اینکه تمام تفکرات دیگر در کنترل شیطانی گمراه کننده باشد. صحت و حقیقت دارد. (Sorrell 1987) دکارت در اصل هفتم از «اصول فلسفه» می گوید؛ «در اینکه ما در حال شک کردن، نمی توانیم بدون اینکه وجود داشته باشیم، در وجود خود شک کنیم؛ و این نخستین متیقنی است که می توانیم به دست آوریم (دکارت، ۱۳۷۶).

به عبارت دیگر «اگر چه من زیاد شک می کند، من باید باشم، و گرنه من نباید شک کنم، در هر عملی از شک وجود من آشکار است. من شاید فریب خورده باشم هنگامی که حکم می کنم که اشیاء مادی وجود دارند که با تصور من از آنها مطابق هستند، اگر من این فرضیات متافیزیکی را بکار ببرم که یک شیطان شریر مرا طوری ساخته که من در تمام طول فکرم فریب خورده ام. اگر چه ممکن است من استفاده از شک را توسعه دهم، با این حال من نمی توانم آن را توسعه دهم به وجود خودم، زیرا در هر عملی از شک کردن وجود من واضح و آشکار است» (Copleston, 1971) بنابراین حتی با وجود شیطان فریبکار و حتی با وجود تمام خطاهای من، من وجود دارم. دکارت در تأمل دوم، جریان شک خود را چنین بیان می کند: «فرض می کنم تمام



آنچه می‌بینم باطل است، خود را قانع می‌کنم که از آنچه حافظه سرشار از خطای من به من نشان می‌دهد چیزی وجود ندارد؛ فرض می‌کنم که هیچ اندام حسی ندارم و جسم، شکل، امتداد، حرکت و مکان چیزی جز پندار ذهن من نیست. در این صورت چه چیزی را می‌توان حقیقی دانست؟ شاید تنها یک چیز و آن اینکه هیچ چیزی یقینی در عالم وجود ندارد». (اینجا همان پایان کار مونتئی بود و آغاز کار دکارت)، او در ادامه سخنان خود چنین می‌گوید: من پیش‌ازاین خود را قانع کردم که اصلاً چیزی در عالم وجود ندارد؛ نه آسمانی، نه زمینی، نه نفوسی و نه بدنی، ولی آیا اطمینان هم یافتیم که خودم وجود ندارم؟ هرگز! اگر من درباره چیزی اطمینان یافته باشم یا صرفاً درباره چیزی اندیشیده باشم بی‌گمان می‌بایست وجود داشته باشم» (دکارت، ۱۳۷۶). بنابراین در نظر دکارت اگر من درباره هر چیزی شک کنم درباره خودم و وجودم نمی‌توانم شک کنم، زیرا در عمل شک کردن، در خوداینکه شک می‌کنم، هیچ شکی ندارم و هر شک کردن هم نیاز به شک کننده‌ای دارد، پس من هم شک می‌کنم و این شک کردن توسط من صورت می‌گیرد، پس من وجود دارم. یا به عبارت دیگر چون شک خود و جوهی از فکر و اندیشه است، شک کردن همان فکر کردن و اندیشه کردن است، پس اگر من شک می‌کنم، یا فکر می‌کنم بنابراین وجود دارم، لازم به یادآوری است که در نظر دکارت صفت فکر تنها صفتی است که انفکاک آن از من محال است زیرا هرگاه متوقف شود وجود من هم متوقف می‌شود وجود داشتن در حقیقت همان متفکر بودن است (خراسانی، ۱۳۷۶).

انگیزه و غایت شک دکارت

بحث در انگیزه و غایت شک دکارتی، نکته دیگری است که تشکیک او را از امتیاز و برجستگی خاصی برخوردار می‌سازد. دکارت در همان ابتدای تأمل اول هدف و غایت شک خود را یافتن پایه‌ای محکم و قطعی و غیرقابل تردید برای علوم می‌داند: «اکنون مدتی است دریافته‌ام که در سال‌های اول زندگی، بسیاری از آراء غلط را به‌عنوان آراء درست پذیرفته بودم و آنچه از آن‌پس بر چنین مبانی متزلزلی بناکرده بودم کاملاً مشکوک و غیرقطعی بود. به همین جهت می‌بایست یک‌بار در زندگی تصمیمی قاطع بگیرم و خود را از قید تمام آراییی که تا آن زمان پذیرفته بودم و ارهانم و اگر می‌خواستم بنای استوار و پایداری در علوم تأسیس کنم لازم بود کار پی‌ریزی را یکسر از نو آغاز کنم» (دکارت، ۱۳۷۶). همچنین چند صفحه بعد در همان تأمل اول مجدداً به چنین هدفی از شک خود تأکید کرده و می‌گوید: «بنابراین اگر بخواهم در علوم به چیزی پایدار و مطمئن دست یابم، از این به بعد باید، درست همان‌طور که از حکم درباره امور واضح البطلان خودداری می‌کنم، از تصدیق و اعتقاد به این آراء یعنی آراییی که به وجهی قابل تردید به نظر می‌رسد) نیز خودداری کنم» (همان).

فلسفه اولی که به خاطر شک دکارتی و «می‌اندیشم پس هستم» مشهور است، آخرین مرحله در پیشرفت عقلانی اوست. در این مرحله دکارت تصمیم گرفت حقیقت ساده بدیهی اصلی را که تمام معرفت بدان وابسته است بیابد و بدین ترتیب در فلسفه اولی بنیادی استوار برای علوم طبیعت آماده سازد. با توجه به اینکه مادر مدرک اصلی برای مابعدالطبیعه دکارت داریم: «تأملات در فلسفه اولی» و بخش چهارم «گفتار در روش» که آن را می‌توان خلاصه‌ای از «تأملات» اعتبار کرد. دکارت در جستجوی



حقیقت و یقین است که در فلسفه اولی به روش شک مابعدالطبیعه مبادرت می‌ورزد. این همان روش شک مابعدالطبیعی است که خیلی قوی‌تر از شک دقیق علمی است. در پی این روش است که دکارت قضیه‌ای به ما داده است که همواره به‌عنوان دسته‌ای خاص از قضایا به فلسفه و بالأخص به مابعدالطبیعه اختصاص داشته و دارد (قضایای توجیه‌کننده خود)^۱. وظیفه آن اصل (کوجیتو) در هیئت فکری دکارت اصولاً دادن اطمینان اساسی راجع به امکان معرفت یقینی است و ما باید آن را به‌عنوان منبعی که از آن امور یقینی جریان یعنی قضایایی که خود ضامن صحت خود هستند). می‌یابد، ملاحظه کنیم. آنچه دکارت به آن رسید شاید تجدید و سازش آن با جریانات جدید بود بیش از آن که ابداع و ابتکار باشد. کوشش وی برای پیوند و اتصال علوم طبیعت به نحو دقیق با یک چنین مابعدالطبیعه کاملاً تازه است (مجتبوی، ۱۳۷۰). در نتیجه این پیوند است که علوم طبیعی از گزند شک و تردید در امان خواهد ماند. شواهد عملی و حتی همواره این اعتقاد را تقویت می‌کرد که فیزیک ریاضی وی، با ساختمان طبیعت مطابقت و مناسبت کامل دارد. لکن دکارت کسی نبود که به این قرائن ظنی تجربی، خرسند گردد. او به دنبال روش مابعدالطبیعی نوینی بود تا تضمین مطلق و قطعی به دست آورد که آراء ریاضی واضح و متماین وی، به نحو دائم و ضروری در عالم طبیعت صادق‌اند. دکارت با عبور و استمداد از روش شک عام و مبدأ مشهور ادراک می‌کنم پس هستم» و برهان صدیقین و برهان علت و معلول بر وجود و کمال خداوند، به مقصد خود رسیده است. روی آوردن دکارت به این روش مابعدالطبیعی نه فقط از باب آن است که در اعتقادات پیشین خود شک آورده است، بلکه نیاز شدید وی به حل آن معضل خاص، وی را بدین جا کشانده است (برمت، ۱۳۶۹).

در پایان این بحث خاطرنشان می‌سازیم که گرچه شکاکیت دکارت^۲ مورد بحث و گفتگوی بسیار قرار گرفته اما منصفانه این است که بگوییم دکارت در هیچ قسمت از استدلال‌های خود به مفهوم دقیق کلمه یک شکاک نیست بلکه استدلال‌های مبتنی بر شک را به‌عنوان ابزاری برای تحلیل بکار می‌برد. او نه تنها در بخش آخر اثر خود (تأملات) بلکه در بخش نخست هم یعنی جایی که بحث شک را پیش می‌کشد مکرراً تأکید می‌کند که شک و تردیدهای افراطی، غیرواقعی هستند در نظر او شک‌های مبالغه‌آمیز - نامی که گاهی خود بر آن می‌نهد - در خلاف جهت آن چیزی هستند که موضوع اصلی را تشکیل می‌دهد. بدین معنا که حتی در میان باورهای قابل تردید ما در واقع، برخی بسیار محتمل‌تر از دیگران و به حقیقت نزدیک‌تر هستند. شک مبالغه‌آمیز (افراطی) وسیله‌ای است برای شناسایی امور تردیدناپذیر (Edwards 1998) کسی که چنین شکی از روی صدق و صفا روا می‌بینید و اعتبار همه را قابل تردید می‌داند با اینکه کمتر کسی از فیلسوفان به چنین کاری دست برده‌اند.

^۱ Self - Justifying propositions

^۲ شک دستوری دکارت در مقایسه با شک شکاکان یونانی به وجه روشنی و وجه افتراق این دو نوع شک را معلوم خواهد ساخت. شک دکارت هم به جهت انگیزه و غایت آن و هم بخاطر پیش فرض‌های نظری آن از شک شکاکان یونانی متمایز می‌شود. برای اطلاع بیشتر در این باره بویژه شک از نوع شکاکان یونانی به نوشته دکتر یحیی مهدوی (شکاکان یونانی)، انتشارات خوارزمی، مراجعه شود.



به راه شکاکان نمی‌رود دکارت خود می‌گوید که: «در این باب بر روش شکاکان نمی‌رفتم که تشکیک آن‌ها محض شک داشتن است و تعمد دارند که در حال تردید بمانند بلکه برعکس منظور من همه این بود که به یقین برسیم و از خاک سست و رمل‌رهایی یافته بر سنگ و زمین سخت پا گذارم» (مراد داوودی، ۱۳۷۰).

نتیجه‌گیری

شک یکی از محورهای مهم فلسفه دکارت است. در عین حال که محققان فلسفه دکارت به آن پرداخته‌اند، اما لازم می‌نماید که جوانب و جنبه‌های متعدد آن مطرح و در مجمع مورد توجه قرار گیرند. این ابعاد و نگاه مجموعی به آنها شک دکارتی را از مصرف یک موضوع، اصل محتوایی یا روشی، قاعده، پیش فرض و... فراتر می‌برد و آن را در افق یک «نظریه» که دارای مفاهیم پایه، اصول و نتایج و جنبه‌های متعدد و خاصی بوده و از دلالت‌های ویژه یک نظریه فلسفی برخوردار است، نمودار خواهد ساخت. به نظر می‌رسد که توجه به جنبه‌های مختلف شک دکارتی و ملاحظه آن در مقام یک نظریه مستقل فلسفی، دیدگاه ما را در مورد فلسفه دکارت کامل‌تر خواهد کرد. از مجموع آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که شک دکارتی تنها در رابطه با مسائل مابعدالطبیعی مطرح می‌شود که او می‌خواهد فلسفه‌ای یقینی را بنا کند. این شک ما را در رسیدن به مفاهیم واضح و متمایز کمک می‌کند و می‌توان به یاری آن هر مفهوم مبهم و نامتمایزی را از ذهن کنار گذاشت. بدین ترتیب، روشن می‌شود که شک، روش دکارت نیست و تنها راهکاری برای رسیدن به مبنایی یقینی است. شک دکارتی شرط لازم و ضروری برای اعمال روش تحلیل در حوزه مابعدالطبیعه است و جوهره روش دکارت را تشکیل نمی‌دهد، زیرا اگر چنین بود باید در سایر حوزه‌ها نیز از جمله هندسه نیز شاهد شک دکارتی باشیم در حالی که چنین نیست.

منابع

- ۱- برمت، ادوین آرتور، ۱۳۶۹، مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه دکتر عبدالکریم سروش، انتشارات علمی و فرهنگی،
- ۲- بریه، امیل، ۱۳۸۵، تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد، ترجمه یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی.
- ۳- جهانگیری، محسن، شرح «اصول فلسفه دکارت» مجموعه مقالات، خرد جاویدان، جشن نامه استاد سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات نشر و پژوهش فرزانه.
- ۴- خراسانی، شرف الدین، ۱۳۷۶، از برونو تا کانت، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- دکارت، رنه، ۱۳۷۱، اصول فلسفه، ترجمه دکتر منوچهر صانعی، انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۶- -----، ۱۳۶۹، تاملات در فلسفه اولی، ترجمه دکتر احمد احمدی، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی.



- ۷- -----۱۳۷۶، فلسفه دکارت، ترجمه دکتر منوچهر صانعی، انتشارات بین المللی الهدی.
- ۸- -----۱۳۷۲، قواعد هدایت ذهن، ترجمه دکتر منوچهر صانعی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- ۹- صانعی دره بیدی، ۱۳۷۷، منوچهر، دکارت و اخلاق جدید، مجله نامه فلسفه، سال اول، شماره سوم، بهار و تابستان.
- ۱۰- کاپلستون، فردریک، ۱۳۶۸، تاریخ فلسفه جلد ۱، ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبوی، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- -----۱۳۷۶، فردریک، خدا در فلسفه ی دکارت، ترجمه هدایت علوی تبار، مجله فرهنگ، شماره

چهارم، زمستان.

- ۱۲- کویره، الکساندر، ۱۳۷۰، گفتاری درباره دکارت، ترجمه دکتر امیر حسین جهانگللو، انتشارات نشر قطره.
- ۱۳- مجتبوی، سید جلال الدین، ۱۳۷۰، فلسفه یا پژوهش حقیقت (ترجمه)، انتشارات حکمت.
- ۱۴- مینار، ۱۳۷۰، شناسایی و هستی، ترجمه دکتر علی مراد داوودی، انتشارات دهخدا.

1. Copleston, Fredrick (۱۹۷۱) a history of philosophy, search press, London.
2. Cottingham, J. (2005), "Descartes: metaphysics and the philosophy of mind". In G.H.R. Parkinson (ed.), Routledge History of Philosophy; The
3. Craig, Edward (1998), Routledge Encyclopedia of Philosophy, Routledge.
4. Eliade, Mircea (1987), the Encyclopedia of Religion, Macmillan Publishing Company, New York.
5. Gilbert, Neal W. (1963) The Renaissance Concepts of Method, Columbia University Press
6. Renaissance and Seventeenth-century Rationalism, Vol. IV, pp.187-219, London and New York: Routledge.
7. Sorrell, tom, Descartes, (۱۹۸۷) published in the united states by Oxford university press inc. New York.